

مشکل عشق

و حوصله‌ی دانش ما



چکیده:

جلوه‌های مختلف عشق در کتاب‌های ادبیات متوسطه انگیزه‌ی نویسنده در طرح مسئله‌ی عشق و ابعاد مجازی و حقیقی آن شده است و در نهایت دبیران همکار را به تبیین مثبت و سازنده‌ی آن برای دانش‌آموزان دعوت کرده است.

خاک دل آن روز که می‌ببخند

رشحه‌ای از عشق، بر او ریختند

دل که ز عشق آتش سودا در اوست

قطره‌ی خونی است که دریا در اوست...!

عشق؛ سرچشمه‌ی حیات جاوید،

نشست فزای آب و گل فسرده‌ی آدمی است، نیروی

بلندآوازه‌ای که از «هست» و «بود» می‌رهاند و

«جان در آستین»^۱ به راه محبوب می‌کشاند و فرجام

آن‌رهایی از «تنگ و نام»، همزاد فطرت آدمی است

و رفیق جدایی‌ناپذیر «درد و اندوه» و تنها علتی که

سرآمدان سخن‌دوام و بقایش را به دعا طلب

کرده‌اند که:

کلبه‌ی عشق بماناد و سیه حجره‌ی غم

که در او بود اگر کسب کمالی کردیم

(استاد شهریار)

و به چدر این باور بوده‌اند که: «هر که عشق

ندارد، مجنون و بی‌حاصل است، هر که عاشق

مشکل‌های انسانی و مطالعات فرهنگی
مشکل‌های انسانی
مشکل‌های انسانی



♦ فتح‌الله عدائسی (۱۳۵۰)

دبیرستان‌های اصفهان و شهر قنات و تاکنون مقالات فراوانی از

وی در رشد ادب و مطبوعات به چاپ رسیده است. کتاب وی با عنوان «عجبا

نمان مستان» در سال ۱۳۸۳ از تجمعی دوم جشنواره‌ی کتاب معلم را به خود

اختصاص داد. وی از مؤلفان کتاب راهنمای ادبیات فارسی (۱) دوره‌ی

متوسطه نیز هست.

کلیدواژه‌ها:

عشق، ذکر محبوب، جن، مودت، حلاج، اشراق، عشق مجازی، عشق

حقیقی، عشق جسمانی، عشق عرفانی



است؛ این سیر
بی انجام به چهارپاره‌ی
غرور انگیز «در امواج
سند» پیوند می خورد،
عشقی که در این
منظومه‌ی
جاودانه
مطرح
می گردد،
لحظاتی ذهن
نا آرام جوان را
در می نوردد، او را از
جسم و عشق خاکی
کنده، خارخار عشق
وطن در جانش جوانه
می زند، عشقی که

سر مایه‌ی یک عمر وطن دوستی او خواهد شد.
سپس شیفتگی مجنون و عشق جاودانه‌ی او تا
مدت‌ها بر جان پرالتهاب جوان نشسته و بر این
همه وفاداری آفرین‌ها می گوید، هم چنان که
«درد بی عشقی» را در نشر روح نواز دهخدا
(از دواج و وصلت سیاسی مادر راوی با وکیل
مجلس) در می یابد، اما عشق به وطن در غزل
عارف قزوینی و بهار شکوه جاودانه‌ای در ذهن
او یافته و سرانجام در درس «پرستو در قاف» در
سطور آغازین درس دلش را به مهمانی نور و
روشنایی می بریم و روح پرتب و تابش را میهمان
لحظات خاص حضور در مدینه- با همه‌ی
عظمت و پهنه‌ی بی کرانه‌ی جغرافیایی اش-
می نماییم؛ جدای از آن که در لابه لای درس
دیگر نیز گاه به روشنی و گاه در پرده‌ی ابهام و
اجمال از این موهبت نام آشنای خداوند سخن به
میان می آید و در هر شکل که به بیان آمده باشد؛
سخن از معشوق حقیقی است که بدین نام‌ها و
در پرده‌ای این رازها آمده است.

در کتب درسی و شیوه‌های برخورد معلم
هوشمند ادبیات فارسی با این پدیده‌ی مقبول
خلقت است؛ داستان دلکشی که نرم نرمک در
درس مختلف ادبیات فارسی (۱) آغاز می شود
و رگه‌های شیرین آن تا پایان دوره‌ی
پیش دانشگاهی بر بن جان دانش آموز می نشیند.
آری، نوجوانی که محیط آکنده از شر و شور
راهنمایی تحصیلی را پشت سر افکنده با ذهنی به
تعبیر حضرت مولانا «لگدکوب خیال»^۶ جدای
از هیاهوهای درون و برون جامعه، در کلاس
ادبیات حاضر گشته است، تا معلم نکته‌دان
ادبیات با احتیاط از عشق و دلدادگی برایش
بگوید.

انصاف را اکنون که نزدیک به یک دهه از حرکت
مقدس و ستایش انگیز دفتر تألیف کتب درسی در
راستای تغییر بنیادین کتاب‌های ادبیات فارسی
می گذرد، باید به حسن سلیقه‌ی گردآورندگان کتب
ادبیات آفرین‌ها گفت که به راستی کامتی هادر جنب
لطافت‌های درس نادیدنی است- و در این میان
همت مؤلفان ادبیات فارسی (۱) ستودنی تر است و
گواه صادق این مدعا، رضایت مندی معلمان و
دانش آموزان از متن‌های گزینشی این واحد درسی
است که در این زمانه کم توفیقی نیست و چنان که
اشاره شد، داستان شور انگیز عشق، از همین کتاب
آغاز می گردد:

به اجمال در داستان «رستم و سهراب»
رگه‌هایی از دلدادگی را در ماجرای سفر رستم به
شهر «سمنگان» و دل بستن به تهمنه در می یابد و
در «سمک و قطران» ناگفته به رمز و راز خطر کردن
«آتشک» پی می برد؛ سپس در داستان «خیر و شر»
از دل دادگی خیر به دختر چوپان و بعدها دختر
وزیر، آگاه گشته، سپس در غزل شور انگیز مولانا
با «نگار» و «یار»ی آشنا می شود که همه‌ی کاینات
مست نام او هستند و در غزل عاشقانه‌ی سعدی
در می یابد که تفرجگاه مشتاقان در کنار محبوب

نیست خودبین و پرکین باشد و خودرأی بود، ...
دریغا! همه‌ی جهان و جهانیان کاشکی عاشق
بودندی تا همه زنده و با درد بودندی^۷ و امیر
روشن ضمیر آل زیار خطاب به فرزند خویش- و
به تعبیر گویاتر همه‌ی فرزندان این دیار افسانه‌ای-
گوید: «بدان ای پسر که تا کسی لطیف طبع نبود
عاشق نشود، از آن چه عشق از لطافت طبع خیزد
[و هر چه از لطافت خیزد] بی شک لطیف بود. و
نیز هیچ غلیظ طبع و گران [جان] عاشق نشود از
آن که این علنی است که خفیف روحان را بیش تر
افتد...»^۸

لذا [عشق] یگانه اکسیر جان بخش و
حیات آفرین است که غم و شادی عارضی
نمی آفریند، بلکه خود عین حیات دوباره است.
خدای متعال در آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی یونس در باب
دوست داران خویش فرماید:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخْوَفُ عَلَيْهِمْ وَ لَاهُمُ
يَحْزَنُونَ»

«خوف عبارت است از ترسیدن نسبت به
امری که هنوز واقع نشده و وقوع آن مترقب و
مورد اشمئزاز و ناراحتی آدمی است و حزن
عبارت است از اندوه و غم نسبت به امر غیر ملایم
و ناپسندی که واقع شده است.»^۹ و آیا این
توصیف جز برای عاشقان حقیقی مصداق دارد و
قابل تفسیر است؟

آنان که عقده گشای دل محزونشان، ذکر
محبوب است و بدین غم جاودانه می بالند و
می لافند:

به جز غم خوردن عشقت، غمی دیگر نمی دانم
که شادی در همه عالم از این خوش تر نمی دانم
گر از عشقت برون آیم به ما و من فرومانم
ولکن ما و من گفتن، به عشقت در نمی دانم
(از غزلیات عطار)

انگیزه‌ی تألیف این مقاله، سرگذشت عشق



به هر روی معلم ادبیات با چنین سرمایه‌ی ارزشمندی در نخستین سال تحصیل در دوره‌ی متوسطه، باید به دانش‌آموزی که کانون بحران‌های عاطفی است، از مقوله‌ی ارزشمند «عشق» سخن بگوید و به راستی چه باید بگوید، چگونه بگوید؟ با این همه، عشق واقعیت جازای در زندگی هر شخصی است و به نظر می‌رسد تبیین ابعاد آن می‌تواند در کلاس ادبیات، به نیکوترین وجه بیان گردد، کلاسی که شاید قلوب خسته در آن، مشتاق طرفه حکمتی باشند که مولای عاشقان علی (ع) فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ»^۸ آن گونه که تن خسته می‌گردد، دل نیز گاهی افسرده می‌گردد، در این هنگام به حکمت‌های طرفه رویاورید. شارحین نهج البلاغه بر این باورند که مراد مولای (ع) حکمت‌های اعجاب‌انگیز و خوشحال‌کننده است، آن چه به خوبی در ادبیات یافت می‌گردد. ضمن این که اگر جوان در این کلاس سیراب نشود در حلقه‌ی «کلاس‌های نامرئی» دچار بدآموزی‌ها و کژتابی‌های روحی و جسمی می‌گردد. پس چه باید گفت و چگونه باید آغاز کرد؟ شاید بی‌تناسب نباشد که به سابقه‌ی ورود

کلمه‌ی «عشق» در حوزه‌ی ادبیات، اشاره‌ای شود: نویسندگان اسلامی عشق را این گونه تعریف کرده‌اند: «محبّت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند.»^۹ و برای وجه تسمیه‌ی آن: «حکیمی را گفتند که عشق را از کجا گرفته‌اند، گفت: عشق مشتق از عشقه است و عشقه گیاهی است که بر درخت پیچد و تا او را خشک نکنند، دست از وی ندارد.»^{۱۰}

در قرآن کریم که زیربنای حکمت و معارف اسلامی-ایرانی است، نامی از عشق به میان نیامده، اما مترادفات آن نظیر: حُب، وُد، مودت، شَغَف، اشدّ حُب، تبتل و... که معادل‌های عشق محسوب می‌شوند، به کرات آمده است؛ اما در کلام رسول هدایت (ص) و مولای عاشقان علی (ع) کلمه‌ی «عشق» به کار رفته است، نمونه را در «تمهیدات» آمده که: «این حدیث را گوش دار که مصطفی-علیه السلام- گفت: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا عَشِقَةً وَعَشِقَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ عَبْدِي أَنْتَ عَاشِقِي وَمُحِبِّي وَأَنَا عَاشِقُ لَكَ وَمُحِبُّ لَكَ، إِنْ أَرَدْتَ أَوْلَمُ تُرِد.»^{۱۱}

در جلد سوم اصول کافی (باب عبادت) از قول آن حضرت آمده که: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ...» در نهج البلاغه هم مولای فرماید: «مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصْرَهُ وَآمَرَضَ قَلْبَهُ» اما تا قرن سوم این کلمه به صراحت بر زبان رانده نمی‌شود تا این که با ظهور عارفان بی‌پروایی چون حلاج و ابوالحسن نوری (وفات ۲۹۵ هـ. ق) عشق و مشتقات آن قدم به صحنه‌ی مبارک ادبیات عرفانی می‌گذارد و به گونه‌ای پر تار و پود آن می‌نشیند که اگر از ادبیات عرفانی مشرق‌زمین-و به جرئت از ادبیات تمام جهان- حذف شود، نکته‌ی قابل‌ذکری باقی نمی‌ماند. در چند و چون این که چرا در ادبیات، «محبّت» بیش‌تر از واژه‌ی «عشق» به کار رفته نظرات مختلفی ابراز شده، از جمله: «[به سبب] تداول بیش‌تر کلمه‌ی محبّت نسبت به عشق، که بعدها محبّت

یکی از مقامات دهگانه‌ی تصوف شمرده می‌شود، وجود مشتقات فراوان برای کلمه‌ی محبّت در قرآن و روایات، تقدّس و بی‌شائبگی این واژه نسبت به عشق و بار عاطفی ملایم‌تر محبّت نسبت به عشق برای پرهیز از لعن و طعن متکلمان و متشرعان، واژه‌ی محبّت کاربرد بیش‌تری داشته است،^{۱۲} کما این که حتّی بزرگانی چون ابن سینا (با نگارش رساله‌ی عشق) و ملاصدرا که در سفر سوم اسفار به عشق پرداخته است، مورد ایراد و اعتراض پاره‌ای متکلمین و متشرعین قرار می‌گیرند. به هر حال بی‌پروایی کسانی چون حلاج این واژه را به نحو گسترده‌ای، وارد عرصه‌ی ادبیات عرفانی نمود. چون او معتقد بود، لذت‌بخش‌ترین عشق‌ها، عشقی است که فاش گردد و گرنه چون آتشی است که در بن سنگ نهفته و با این نهفتگی فاقد سود و بهره است.

وَأَطِيبَ الْحُبَّ مَانَمَ الْحَدِيثُ بِهِ

كَالنَّارِ لَا تَأْتِي نَفْعًا وَهِيَ فِي الْحَجَرِ^{۱۳}

و با چنین تفکری جسورانه بر سر دار رفت و سردار همیشه ماندگار ادبیات عرفانی گردید و طلایه‌دار حرکتی شکوهمند، به گونه‌ای که بعد از قتل او، عشق به عنوان لطیف‌ترین حالات آدمی مطرح گردید و رسایل فراوانی در این باب نوشته شد و سپس در ادبیات منظوم فارسی جوانه زد.

«کلمه‌ی عشق در میان علمای اسلام با تعریفی پذیرفته شد که احتمالاً باید میراث ارسطویی باشد. ارسطو عشق (Love) را در مقایسه با دوستی (Friendship) به نوعی احساس شدید تعبیر می‌کرد که تنها به یک شخص تعلق می‌گرفت.»^{۱۴}

در این جا باید به نکته‌ی دیگری نیز اشاره نمود و آن این که در آثار ادبی غیر عرفانی، معمولاً عشق را نتیجه‌ی غلبه‌ی یکی از اخلاط چهارگانه (سودا) بر مزاج آدمی می‌دانستند. از این رو به

شخص عاشق مجنون یا سودایی می‌گفتند. هم‌چنان که در «قابوس‌نامه» سخن از یکی از آثار زکریای رازی به نام «تقاسیم العلیل» است که گویا درباره‌ی بیماری‌ها و راهکار درمان آن‌هاست و در آن‌جا عشق را از نوع بیماری‌هایی می‌داند که سخت درمان است: «چون روزه داشتن پیوسته بود و بار گران کشیدن و سفر دراز کردن، و دایم خویشتن را در رنج داشتن، و آن‌چه بدین مانند.»^{۱۵}

انگیزه‌ی پیدایش عشق:

به عقیده‌ی متفکران، هر چند انسان خاک‌نشین، تخته‌بند سراچه‌ی ترکیب شده است، ولی گه‌گاه با مشاهده‌ی لطافت‌ها و زیبایی‌ها، مرغ‌بی‌قرار روحش میل وطن می‌کند. شاید سبب این‌که دیدگاه‌های افلاطون به گسترده‌گی در آثار عرفا و فلاسفه‌ی مشرق‌زمین، انعکاس یافته و مطرح گردیده است، همین باشد که وی با جانی روشن و روانی آگاه، انسان را خلوت‌نشین بزم حضرت حق می‌داند و ضمن این‌که در دام غربت اسیر شده با مرکب عشق در طلب «اشراق» است، یعنی: «روح انسان در عالم مجردات، پیش از ورود به دنیا، حقیقت زیبایی و حُسن مطلق، یعنی خیر را بی‌پرده و بی‌حجاب دیده است. سپس در این دنیا حُسن ظاهری و مجازی را می‌بیند، از آن زیبایی مطلق که پیش از این درک نموده، یاد می‌کند، غم هجران به او دست می‌دهد و هوای عشق او را برمی‌دارد، فریفته‌ی جمال می‌شود و مانند مرغی که در قفس است، می‌خواهد به سوی او پرواز کند و عواطف و عوالم محبت، همه همان شوق لقای حق است...»^{۱۶} به اعتقاد افلاطون «حُسن» سلسله جنبن «عشق» است، همان نکته‌ای که احمد غزالی در سوانح بر آن تأکید می‌نماید که: «بدایت عشق آن است که شخم جمال از دست مشاهده در زمین خلوت دل

افکنند...»^{۱۸} و آن‌گاه که چشم بر حُسن نظر افکند، دل طالب می‌گردد و از این‌رو فریاد سوخته‌دل همدانی به شکایت بلند بود که:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
هر آن‌چه دیده بیند، دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز پولاد
زنم بر دیده تا دل گردد آزاد
و شیخ بهائی از زاویه‌ای دیگر فرماید:

دین و دل به یک دیدن، باختیم و خرسندیم
در قمار عشق ای دل، کی بود پیشمانی
البته «حُسن» یکسره در زیبایی‌های خط و خال معشوق مختصر نمی‌گردد، بلکه به تعبیر حافظ:

لطیفه‌ای است نهانی که عشق از او خیزد
که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری است
این «لطیفه» یا آن «آن» ی که حافظ در چند موضع از دیوان خویش بدان پرداخته؛ کیفیت نامحسوس اما نزد عنصر ایرانی بسیار شناخته شده‌ای است، زیرا بر مجموعه‌ای از لطایف نهان و آشکار محبوب اطلاق می‌شود:

از بتان «آن» طلب ار حُسن شناسی ای دل
کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود
«قصه‌ی پر غصه‌ی عشق» در ادبیات ما شنیدنی است. عشق‌هایی که دیوان شعرا تا اواخر قرن پنجم از آن‌ها خبر می‌دهند، عموماً مجازی هستند، آن هم در نازل‌ترین و بی‌بهارترین نوع خود، از آن جهت که معشوق، کنیز زرخرید و گوش به فرمان شاعر یا امیر بی‌دغدغه است، یا غلامی است تکسوار و چابک، و شنونده‌ی امروزی حق دارد با شنیدن این تغزل از فرخی سیستانی متعجب شود که:

آشتی کردم با دوست پس از جنگ دراز
هم بدان شرط که دیگر نکند یا من ناز
زان‌چه کرده‌ست پیشمان شد و عذر همه خواست
عذر پذیرفتم و دل در کف او دادم باز
گر نبودم به مراد دل او دی و پریر

به مراد دل او باشم از امروز فراز
... الخ

اما در قرن‌های بعد عرفان اسلامی آفاقی‌نو در آسمان ادب ایران گشود و معشوق روحانی را جای‌گزین محبوب جسمانی ساخت و دامنه‌ی مبارک آن تا بدان‌جا رسید که حتی منظومه‌های غنایی را هم تحت تأثیر قرار داد، به گونه‌ای که داستان‌هایی که به تقلید از خمسه‌ی نظامی سروده شده‌اند، از حیث سوز و گداز و مناعت طبع عاشق، بسیار شایان توجه هستند. به عبارت دیگر در آن‌ها نوعی عرفان و از خود گسیختگی و فنای در عشق موج می‌زند که بی‌شک از عرفان زلال قرن پنجم به بعد مایه می‌گیرد؛ برای مثال «جامی» در قرن نهم در مثنوی «لیلی و مجنون» صحنه‌ای می‌آفریند که مصداق عینی «المجاز قنطرة الحقیقه» در تصوف است.

صحنه‌ای که لیلی به دیدار مجنون می‌شتابد اما مجنون با عشق معشوق خوش است نه خود معشوق و جسم او:

یک ذره زوی نماند بر جای

مستغرق عشق فرق تا پای

چشمی به زمین به سان انجم

در پر تو آفتاب خود گم

هر چند نهفته دانش آواز

نامد به وجود خویشتن باز

لیلی فریاد برمی‌دارد، منم لیلی، آن‌که از عشق من سرمست شده‌ای و پاسخ دل‌داده‌ی عامری این‌که:

گفتا که: که ای و از کجایی

بیهوده به سوی من چه آیی؟

گفتا: رو رو که عشقت امروز

در من زده آتشی جهان سوز

برد از نظرم غبار صورت

دیگر نشوم شکار صورت

در واقع با دوری از شهوات و تمنیات حیوانی است که عشق قداست می‌یابد و هدف



(دیوان کبیر- غزل ۱۳۹۶)

آموزه‌های معلم ادبیات درباره‌ی عشق:

با این همه شرح و بیان در باب عشق، اگر معلم و مدرس ادبیات، که به تدریس چنین مضمونی می‌پردازد احیاناً با واکنش‌هایی مواجه می‌شود؛ باید هوشمندانه به فراگیران القا نماید که عشق چیزی جز دوست داشتن نیست که از دوران کودکی، همگان طعم آن را چشیده‌اند. مگر تلاش بی‌وقفه‌ی پدر و یا بی‌خوابی‌های فراوان مادر و یا علقه‌ی خواهری و برادری جز از زاویه‌ی عشق قابل بررسی است؟

حتی گاهی، عشق به مقدساتی چون مکتب و میهن، چنان بر شخص چیره می‌شود که دیگر عشق‌ها را تحت الشعاع قرار می‌دهد، نمونه‌ی او: «رومن‌گاری نویسنده‌ی معاصر- که متولد لیتوانی (۱۹۱۴ م.) ولی دارای ملیت فرانسوی است- در یکی از نوشته‌های خود، سرگذشت مادری (ظاهراً مادر خود) را به قلم آورده است که برای تشجیع پسر خویش- که در نیروی هوایی فرانسه خلبان است و در جنگ جهانی دوم شرکت دارد-

در آخرین روزهای عمرش، قریب دوست و پنجاه نامه می‌نویسد و نزد زنی از دوستانش، که در سوئیس اقامت دارد، به امانت می‌گذارد و به او سفارش می‌کند که هر چند روز یک‌بار، یکی از آن‌ها را برای خلبان جوان بفرستد و به این ترتیب در خلال نامه‌های شورانگیز خود، درس استقامت و بردباری به فرزند می‌دهد، درسی که تا سه سال و نیم پس از مرگش نیز ادامه داشته است. پس از پایان جنگ، فرزند که به سراغ مادر می‌رود، درمی‌یابد که وی سه سال و نیم پیش رخت از جهان بریسته است!»^{۱۱} اتفاقاً نمونه‌های فراوانی از نظم و نشر در ادبیات فارسی وجود دارد که هر یک جلوه‌هایی از این عشق را به روشنی و زیبایی بیان می‌کنند و

واقعی نظامی هم در حقیقت همین بوده که:

عشقی که نه عشق جاودانی است

بازیچه‌ی شهوت جوانی است

(کلیات خمسه نظامی- ص ۴۵۰)

و گرنه به تعبیر دکتر زرین کوب: «... سخن نظامی گاه به نحو غیر قابل قبولی سست و زار می‌نماید و پژوهنده جرئت نمی‌کند اصالت آن را- لااقل در بعضی جزئیاتش- تأکید کند.»^{۱۲} در همین جا به نکته‌ی دیگری نیز باید اشاره کرد و آن این‌که عشق، معرفتی بی‌میانجی حس و عقل در آدمی ایجاد می‌نماید که نتیجه‌ی آن «درد» است و این درد بسیار خواستنی و مطبوع طبع صاحب‌دلان بوده و هست و اصولاً تفاوت انسان‌های عاشق‌پیشه با ملائک و فرشتگان عاشق ساحت ربوبی در همین نکته خلاصه می‌شود، به تعبیر عطار:

عشق مغز کاینات آمد مدام

لیک نبود عشق بی‌دردی تمام

قدسیان را عشق هست و درد نیست

درد را جز آدمی در خورد نیست

(منطق‌الطیر- به اهتمام دکتر گوهرین- صص ۶۶-۶۷)

(۶۷)

همان‌که حافظ فرمود: «فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی» و رندانه بیان می‌داشت: ناصح‌م گفت که جز غم چه هنر دارد عشق گفتم ای خواجه‌ی عاقل هنری بهتر از این؟! و مگر نه آن‌که «لفظ حُب، که تعبیر دیگری از عشق است، در قرآن به خداوند نسبت داده شده است؛ «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» لذا اگر بنده‌ای به مرتبه‌ی عاشقی برسد واجد و حامل اسمی از اسماء الله شده است.^{۱۳}

آری:

در عشق هر آن‌که شد فدایی

نبود ز زمین، بود سمایی

زیرا که بلای عاشقی را

جانی شرط است کبرایی

معلم با به‌گزینی آن‌ها، حساسیت دانش‌آموز را نسبت به واژه‌ی عشق از میان می‌برد و او را به تأمل وامی‌دارد.

از دیگر سو وقتی دانش‌آموز دریافت که به تعبیر حافظ:

می‌خور که عاشقی نه به کسب است و اختیار

این موهبت رسید ز میراث فطرت‌م

می‌توان به او گفت دین و آیین ما براساس

عشق و محبت پایه‌ریزی شده است. در کتاب

«سفینه‌البحار» محدث قمی، یک‌جا از قول امام

باقر(ع) و جایی از قول امام صادق(ع) نقل شده

که: «هل الذین إلا المحبة؟»^{۱۴} اصولاً بسیاری از

رفتارهای اولیای دین با منطق خشک بشری قابل

تبیین نیست و تنها از زاویه‌ی عشق می‌توان راهی

بدان مقاصد عالی یافت: «گویا امروزه هم در

کلیساها و در میان متدینان مسیحی این سخن

بسیار شایع است که (God is Love) خدا عشق



است. ۲۳

از دیگر روشنگری‌های معلّم ادبیات آن است که در هم تنیدگی عشق و شهوت و هوس را از هم بگسلد و مرز روشنی برای آن‌ها ترسیم نماید؛ دانش آموز باید دریابد که عشق، تنها در علاقه به جنس مخالف خلاصه نمی‌شود و چنین عشقی «عقیم و آسان‌یاب است... درحالی که تجلیل از عشق، یعنی تجلیل از زندگی و یافتن راهی برای اعتلای آن به دست انسان، انسانی شایسته...»^{۲۴} به شرط آن‌که انسان «از سرای طبیعت» فراتر رفته و در آن متوقف نشود. درست است که عشق‌های جوانی معمولاً این‌گونه است، اما این آغاز راه است و به‌راستی می‌تواند پایانی شکوهمند داشته باشد. باید دید به تعبیر حافظ: «شراب و شاهد و شیرین که رازیان دارد؟»

مولانا در تمثیلی نغز، عشق زمینی را شمشیر چوبینی می‌داند که جنگ جویی برای تعلیم، به دست پسر خویش می‌دهد:

غازی به دست پور خود شمشیر چوبین می‌دهد
تا او در آن آشنا شود، شمشیر گیرد در غزا
عشقی که بر انسان بود، شمشیر چوبین آن بود
آن عشق با رحمان شود، چون آخر آید ابتلا
عشق مجازی نخستین رویکرد روح لطیف
و نوگرایی جوان است، چرا که غرایز او بیدار
گشته و صفت ثانوی تعلق به غیر در او تقویت
شده است، بنابراین اگر دل برده‌ی صورتی زیبا
می‌شود، درحقیقت به نیاز طبیعی خود پاسخ داده
اما هم او و هم مریبان او باید بدانند که می‌توان
چنین عاطفه‌ی عمیقی را در مجرای صحیح
هدایت کرد و نهایتاً با بهره بردن از این عشق، امید
به آینده و تلاش مضاعف را در وجود جوان،
بارور ساخت. عشق‌های خیابانی و مجازی-در
صورت تداوم-عشق‌هایی هستند در لفاف مقدس
عشق، به تعبیر نظامی:

عشقی که ز عصمتش جدایی ست

نه عشق، که شهوت و هوایی ست

و چنین معشوقه‌هایی به تعبیر بالزاک:
«درشکه‌های کرایه‌ای [اند] که سرتاسر خیابان‌ها
را پر کرده و آسفالت‌ها را برای عشق فروشی
می‌سایند.»^{۲۵}

گفته‌اند وقتی از امام صادق (ع) در باب چنین
عشق‌ها و چنین عاشقانی می‌پرسند، می‌فرماید:
«دل‌هایی چندند که از یاد خدا خالی شده‌اند و
حق تعالی محبت غیر خود را به آن‌ها چشانیده
است.»^{۲۶} چنین عاشقانی که فریفته‌ی آب و رنگ
شده‌اند آنانی هستند که به تعبیر غزالی دل آگاه،
فقط به یک حس-یعنی بینایی خود-بها داده و با
اندیشیدن به این لذت از دیگر لذات محروم
مانده‌اند.

بنابراین جوان باید دریابد که «عشق بازی دگر
و نفس پرستی دگر است» و به تعبیر حافظ باید «از

سرای طبیعت» گامی فراتر نهاد تا نادیدنی‌ها را
دید که مولانا فرمود:

جان‌های بسته اندر آب و گل
چون رهند از آب و گل‌ها شاد دل
در هوای عشق حق رقصان شوند
همچو رقص بدر بی نقصان شوند
(مثنوی- دفتر اول- ۱۳۴۶-۱۳۴۵)

و اگر «لذت را ترک لذت» بدانیم، هیچ‌گاه
«لذت نفس» را لذت نمی‌خوانیم که:

ز بی‌ات مراد خود را دو سه روز ترک کردم
چه مراد ماند زان پس که میسرّم نیامد؟

(دیوان کبیر- غزل ۷۷۰)

و به واقع عشق از دانایی به بینایی رسیدن
است «انسانی که همه چیز را در چهارچوب قواعد
خاصی می‌شناسد و خود را محور همه‌ی
قضایات‌ها و سنجش‌ها و ارزش‌ها می‌داند،
قوه‌ی ادراک او در مرتبه‌ی عقل است، اما وقتی
این حصارها را شکست و به‌راستی دریافت که
مادر گل‌ها خار است و دل‌ها گرفتار زلفی است
که کمند همه‌ی آزادی‌ها و محفل عیش و عشرت
جاودانه است... و جان هزار صاحب دل بسته‌ی
هر موی اوست...»^{۲۷} آن‌گاه دست از خودبینی
برمی‌دارد، زیرا غیر عاشق خودبین است و تنها
نقش سوداهای خویش را در غیر می‌بیند. شرط
رسیدن به چنین مقامی همان است که قرآن مجید
در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی نور می‌فرماید: «قُلْ
لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا
أَفْئِدَتَهُمْ كَمَا حَفَظُوا أَنْفُسَهُمْ»^{۲۸} کنترل چشم و نگه‌داری دامن در مقابل
آلودگی‌ها. که حافظ فرمود:

روی خوب است و کمال هنر و دامن پاک

لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست

علاوه بر پاکان دو عالم، آفریننده‌ی دو
عالم نیز به چنین جوانی افتخار می‌کند،
هم‌چنان که در حدیثی آمده که: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
يُبَاهِي بِالشَّابِّ الْعَابِدِ لِلْمَلَائِكَةِ يَقُولُ: انظروا إلى
عبدی! ترک شهوت من أجلّی»^{۲۹} «به بنده‌ام نظر

افکنید که به پاس حرمت من ترک شهوت کرده است.

(میزان الحکمه- جلد ۵- ص ۹)

و من همواره می‌اندیشم تنها در چنین حالاتی است که سخن خداوند در آغاز خلقت و خطاب به ملائکه پاسخ داده می‌شود؛ آن‌جا که به خلقت بشر معترض بودند و خداوند در پاسخ می‌فرمود: من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

با این همه که گفتیم به همان نتیجه‌ای می‌رسیم که احمد غزالی در «سوانح» اشاره می‌کند که: «دست عبارات به معانی عشق بس پوشیده است» و چه زیبا فرمود «پیر هرات» در رساله‌ی «محبّت‌نامه» که: «این شراب را آشامیدن باید نه شنیدن، بدین مقام رسیدن باید نه پرسیدن» با این همه وقتی معلم ذوقمند ادبیات از عشق می‌گوید، معمولاً یکی از سؤالاتی که در ذهن اکثر مخاطبین نقش می‌بندد این است که: با این اوصاف عشق مجازی خوب است یا بد؟ و... در پاسخ ابتدا سخنی را از امام جعفر

صادق (ع) نقل می‌کنیم که هم در کتاب «روضه‌المذنبین» شیخ احمد جام آمده و هم در «تذکره‌الاولیاء» عطار ذکر شده است، در «روضه‌المذنبین» آمده: «آن سید و سیدزاده، امام جعفرین محمدصادق (ع) -رضی الله عنه- را پرسیدند که: ما معنی‌العشق؟ قال: العشق جنون الهی، لیس بمذموم و لا ممدوح...» نه مذموم است نه ممدوح -بنابر این اگر همین عشق مجازی با تقوا و عفاف همراه گردید به تعبیر شهید مطهری «... یعنی در زمینه‌ی فراق و دست‌نارسی از یک طرف و پاکی و عفاف از طرف دیگر، سوز و گدازها و فشار و سختی‌هایی که بر روح وارد می‌شود آثار نیک و سودمندی به‌بار می‌آورد، عرقا در همین زمینه است که می‌گویند عشق مجازی به عشقی حقیقی تبدیل می‌شود. اما این عشق با همه‌ی فوایدی که در شرایط خاص احیاناً به وجود می‌آورد، قابل توصیه نیست، وادی‌ای بس خطرناک است. از این نظر مانند مصیبت است که اگر بر کسی وارد شود و او با نیروی صبر و رضا با آن مقابله کند، مکمل و پاک‌کننده‌ی نفس است، خام را پخته و مکدر را

مصفا می‌نماید. اما مصیبت قابل توصیه نیست و کسی نمی‌تواند به خاطر استفاده از این عامل تربیتی برای خود و دیگران مصیبت خلق کند. ۲۹» و سخن آخر این که از موضوعی سخن به میان آوریم که بنابر تحقیق روان‌شاد استاد محمدتقی دانش‌پژوه هفتادرساله در زبان فارسی در شرح آن نوشته شده است ۳۰ و روزگار ما نیز روزگار غریبی است به گونه‌ای که به تعبیر «الدوس هاکسلی»: «سازمان‌های اجتماعی و اقتصادی و بین‌المللی امروز دست‌به‌دست هم داده‌اند و به محای عشق برخاسته‌اند، نه تنها عشق عرفانی که عشق جسمانی هم رنگ هوس یافته است.» ۳۱

در این وانفسای حیات، حرمت دیرین عشق را به یاد بیاوریم و از خدا به دعا بخواهیم که تیرگی‌ها را از سخن عشق دور سازد که:

سخت خاک‌الکود می‌آید سخن

آب تیره شد، سر چه بند کن

ناخداش باز صاف و خوش کند

آن که تیره کرد، هم صافش کند

(مثنوی- دفتر اول- ۴۰۱-۴۰۲)

یادداشت‌ها:

۱. حافظ فرمود:
- مشکل عشق نه در حوصله‌ی دانش ماست سابقاً می‌ده و کوتاه کن این گفتم و شفت
۲. ابیاتی از مثنوی «نقش بدیع و اسرار مکتوم» سروده‌ی غزالی مشهدی (شاعر قرن دهم هـ.ق) به نقل از «عرفان و ادب در عصر صفوی»- دکتر احمد تمیم‌داری- چاپ اول- ۱۳۷۲- انتشارات حکمت- ص ۱۳۵.
۳. حافظ:
- جناب عشق را در گه بسی بالاتر از عقل است کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد
۴. تمهیدات- عین القضاة- به تصحیح عقیق عسیران- چاپ چهارم- ۱۳۷۳- انتشارات منوچهری- صص ۹۹ و ۹۸.
۵. گزیده‌ی قابوس‌نامه- به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی- چاپ سوم- ۱۳۶۸- انتشارات امیرکبیر- ص ۱۰۰.
۶. رساله «لب‌اللباب» علامه سید محمدحسین حسینی تهرانی- چاپ چهارم- ۱۳۶۶- انتشارات حکمت- ص ۹۶.
۷. جان همه روز از لگدکوب خیال در زیان و سود و ز خوف و زوال نی صفا می‌ماندش، نی لطف و فر نی به سوی آسمان، راه سفر (دفتر اول مثنوی- ابیات ۴۱۱ به بعد- نیکلسون)
۸. نهج البلاغه- حکمت ۱۸۸.
۹. رساله‌ی فی حقیقه‌العشق (مونس العشاق)- از مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق- تصحیح سید حسین نصر- انستیتو ایران و فرانسه- ۱۳۴۸- ص ۲۸۷.
۱۰. نقل از «راحة‌الارواح» (بختیارنامه)- دقایقی مروزی- تصحیح دکتر ذبیح‌الله صفا- انتشارات دانشگاه تهران- ۱۳۴۵- ص ۲۱.
۱۱. تمهیدات- ص ۱۱۲.
۱۲. نگ: دیدار با سیمرغ- دکتر پورنامداریان- چاپ اول- ۱۳۷۵- پژوهشگاه علوم انسانی- صص ۶ و ۷.
۱۳. شرح دیوان الحلاج- الدكتور کامل مصطفی‌الشیبی- الجزء الاول- ص ۲۱۰- نقل از پاورقی ص ۷ مأخذ فوق.
۱۴. دیدار با سیمرغ- ص ۸.
۱۵. قابوس‌نامه- باب چهاردهم- ص ۱۰۳.
۱۶. دیدار با سیمرغ- ص ۱۵.
۱۷. سیر حکمت در اروپا- محمدعلی فروغی- ج ۱- ص ۲۲.
۱۸. سوانح- احمد غزالی- به تصحیح دکتر نصرالله پورجوادی- چاپ اول- ۱۳۵۹- انتشارات بنیاد فرهنگ ایران- ص ۲۱.
۱۹. نقل از «پیر گنج» در جستجوی ناکجاآباد- انتشارات علمی- ص ۱۲۹.
۲۰. قمار عاشقانه- دکتر عبدالکریم سروش- چاپ اول- ۱۳۷۹- انتشارات صراط- ص ۳۶.
۲۱. مترجم این داستان آقای رضا عقیلمی است، به نقل از «روان‌های روشن»- دکتر غلامحسین یوسفی- چاپ اول- ۱۳۶۳- انتشارات یزدان- صص ۱۸۹ و ۱۸۸.
۲۲. به نقل از «جاذبه و دافعه علی (ع)»- شهید مرتضی مطهری- چاپ ششم- ۱۳۶۶- انتشارات صدرا- ص ۶۹.
۲۳. حدیث بندگی و دلبردگی- عبدالکریم سروش- چاپ دوم- ۱۳۷۵- انتشارات صراط- ص ۱۶۰.
۲۴. حافظ اندیشه- مصطفی رحیمی- چاپ اول- ۱۳۷۱- نشر نور- ص ۱۵۷.
۲۵. نقل از «تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی»- محمدتقی جعفری- جلد اول- ۱۳۶۱- انتشارات اسلامی- ص ۱۲۶.
۲۶. حق الیقین- علامه محمدباقر مجلسی- چاپ ۱۳۷۴- انتشارات سهامی طبع کتاب- ص ۶۲۶.
۲۷. مقالات- دکتر حسین قمشه‌ای- چاپ دوم- ۱۳۷۷- انتشارات روزنه- ص ۳۰۳.
۲۸. روضة‌المذنبین- شیخ احمد جام- ص ۱۲۴- نقل از فرهنگ اشعار حافظ- دکتر احمدعلی رجایی بخارایی- ص ۶۲۸.
۲۹. جاذبه و دافعه علی (ع)- ص ۶۱.
۳۰. نقل از «روان‌های روشن»- دکتر غلامحسین یوسفی- ص ۲۳۹.
۳۱. نقل از «حافظ اندیشه»- دکتر مصطفی رحیمی- ص ۱۶۴.